



ساختار تولید و درک استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی

(صفحه ۷۳-۱۰۲)

دکتر حسین عبدالحسینی^۱

دریافت: ۱۳۹۴ / ۲ / ۱۵

پذیرش: ۱۳۹۴ / ۳ / ۱

چکیده

استعاره که بخش مهمی از ارتباط کلامی ما را تشکیل می‌دهد از مباحثی است که از دیرباز ذهن اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم بشری را در سراسر هستی به خود مشغول داشته است. از زمان‌های قدیم، در ادبیات سعی شده که استعاره‌ها مورد تعریف و طبقه‌بندی قرار گیرد و به‌عنوان موضوعی ادبی در شعر و خطابه و بلاغت جایگاهی به خود اختصاص دهند. در این پژوهش‌ها از زمینه‌ها و مفاهیمی سخن به میان آمده که یقیناً امروزه می‌تواند در تبیین و سازوکار استعاره مؤثر واقع شوند. از جمله ناقدان و بلاغ‌دانان برجسته اسلامی که در سایه اثبات اعجاز بیانی قرآن با تلاش روشمند خود موفق شد به افق‌های بی‌سابقه‌ای در مطالعات ادبی و زبانی از جمله استعاره دست یابد که تا آن زمان سابقه نداشت عبدالقاهر جرجانی (د ۴۷۱ق) است او دیدگاهی را در خصوص ساختار تولید و درک استعاره ارائه نمود که علاوه بر جنبه‌های ادبی استعاره، جنبه‌های روان‌شناختی و تلاش ذهنی آفریننده و شنونده استعاره‌ها را نیز مورد مذاقه قرار داده است. مبانی و اصولی که او در این باره برشمرده است امروزه نیز می‌تواند راهگشا و الهام‌بخش باشند. در این مقاله سعی بر آن است هر چند مختصر به تبیین این مبانی پرداخته شود.

کلید واژه‌ها: بلاغت، استعاره، عبدالقاهر جرجانی.

۱. استادبار گروه ادبیات فارسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران

درآمد

استعاره در لغت مصدر باب استفعال است از مصدر ثلاثی مجرد العاریه یا العاره به معنای عاریت خواستن. کتب لغت عاریت را اینگونه معنا کرده‌اند «رد و بدل شدن چیزی بین دو شخص به صورت امانت دادن یا امانت گرفتن» (ابن منظور، ۴ / ۶۸). معنی اصطلاحی آن نیز بی‌ارتباط با معنای لغوی نیست و آن عبارت است از کاربرد لفظ در غیر معنایی که برای آن وضع شده است با علاقه مشابهت بین معنای اصلی (وضعی) و معنای مجازی، همراه با قرینه‌ای که ذهن را از اراده معنای اصلی باز می‌دارد و به سوی معنای دیگر (معنای مجازی) می‌کشاند (هاشمی، ۳۱۵).

استعاره، این بزرگترین کشف هنرمند و عالی‌ترین امکانات در حیطة هنری که از کارآمدترین ابزارهای تخیل است و می‌تواند تجربه‌های بیان ناپذیر ما را که در منطق زبان روزمره نمی‌گنجد بیان نماید و معانی را گسترش داده و بین اضداد هماهنگی ایجاد نماید از دیرباز مورد توجه اندیشمندان علوم مختلف بوده است. در حوزه زبان دین نیز، که چگونگی راه یافتن به مقصود نهایی خداوند در متون وحیانی همیشه مورد توجه باورمندان به پیامبران الهی و پژوهندگان متون مقدس و دینی بوده است و چالش‌هایی را در حوزه معرفت دینی ایجاد کرده است: یکی از موضوعات چالشی، درک و فهم استعاره و به عبارت کلی انواع مجازهای این متون بوده است. عبدالقاهر جرجانی (د ۴۷۱ق) از جمله بلاغت‌دانان برجسته اسلامی ایرانی است که در راستای تبیین اعجاز بیانی قرآن از منظر نظریه نظم خود به بیان زیبایی استعاره و رازهای نهفته آن در آیات کریمه کلام وحی و نیز متون ادبی پرداخته است. به افق‌های تازه‌ای دست یافته که تا آن زمان سابقه نداشته و امروزه نیز می‌تواند راهگشای برخی از پژوهشها باشد.

در دوران معاصر، استعاره فقط موضوع بررسی ادبی، منطقی یا فلسفی نیست بلکه بسیاری از رشته‌های علمی به بررسی آن می‌پردازند و درباره کاربرد و نقش آن،

پژوهشهای ارزنده‌ای را به محافل علمی عرضه می‌دارند مثلاً تحلیل گفتار و متن، ارتباط بافت با کلمه و معنای مجازی، بیش از پیش مورد توجه زبان‌شناسان قرار گرفته است.

همچنین، در رشته‌هایی مانند روانشناسی، جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت و زیبایی‌شناسی، استعاره جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. در حوزه زبان دین نیز، چگونگی راه یافتن به مقصود نهایی خداوند در متون وحیانی همیشه مورد توجه باورمندان به پیامبران الهی و پژوهندگان متون مقدس و دینی بوده است و چالش‌هایی را در حوزه معرفت دینی ایجاد کرده است؛ یکی از این موضوعات چالشی، درک و فهم استعاره و به عبارت کلی انواع مجازهای این متون بوده است (سعیدی، ۹).

در حوزه ادب؛ استعاره و به قول سخنوران اروپایی «ملکه تشبیهات مجازی» (کروچه، ۴۶). در شعر و ادب چندان پر اهمیت بوده که در تعریف ابن خلدون از شعر می‌خوانیم «شعر کلامی است مبتنی بر استعاره و اوصاف» (شفیعی کدکنی، ۱۱۳). این بزرگترین کشف هنرمند و عالیت‌ترین امکانات در حیطة هنری که از آن پیش‌تر نمی‌توان رفت، از کارآمدآمدترین ابزارهای تخیل و به اصطلاح ابزار نقاشی در کلام است. در اهمیت و فضیلت استعاره در حوزه ادب همین بس که ابن رشیق از بعضی نقل می‌کند «شعر چیزی است که مستمل بر تشبیهی خوش و استعاره‌ای دلکش باشد و در ماسوای آن گوینده را فضل وزنی خواهد بود و بس» (عبدالحسینی، استعاره...، ۸).

طرح مسئله

در خصوص جایگاه عبدالقاهر جرجانی در میان بلاغت دانان اسلامی همین بس که یکی از زبان‌شناسان معاصر می‌گوید: «آنچه در میان معنی‌شناسان برای معرفی استعاره تاکنون متداول بوده است، چیزی بیش از گفته عبدالقاهر جرجانی نیست و این دقیقاً

همان نکته‌ای است که زبان شناس مشهور رومن یاکوبسن نیز برای معرفی چگونگی عملکرد استعاره بدست می‌دهد. یعنی انتخاب نشانه‌ای به جای نشانه‌ای دیگر از روی محور جانشینی و برحسب تشابه» (صفوی، ۲۶۷). اگر چه بلاغت‌دانان اسلامی بیش از دو سده قبل از جرجانی به بحث در خصوص پدیده استعاره پرداخته بودند اما وی اولین کسی است ضمن نقد و بررسی آرای پیشینیان خود به تفصیل در به ساختار تولید و درک استعاره که از عناصر بنیانی در خلق معنا می‌باشد پرداخته است. اگر چه آثاری که به دیدگاه‌های بلاغی عبدالقاهر پرداخته‌اند هر چند مختصر به استعاره از دیدگاه او نیز اشاره‌ای نموده‌اند اما جز معدود نوشته‌هایی همچون صور خیال در نظریه جرجانی اثرکمال ابودیوب پژوهش عمیقی در این خصوص ارائه نداده‌اند. این مقاله بر آن است که با تکیه بر پژوهش‌های ایشان فقط به ساختار تولید و درک استعاره از دیدگاه جرجانی بپردازد در این راستا مقاله حاضر به دو بخش کلیات و ساختار تولید و درک استعاره از دیدگاه جرجانی تقسیم شده است. در بخش کلیات به تعریف استعاره و معرفی عبدالقاهر جرجانی و ارائه پیشینه‌ای از پژوهش‌های استعاری قبل از عبدالقاهر جرجانی توجه شده است و بخش دوم به ساختار تولید و درک استعاره به عنوان یکی از عناصر بنیانی در خلق معنا اختصاص یافته است.

در این مطالعه کوشش کرده‌ایم به تبیین رازهای زیبایی استعاره از رهگذر نظریه نظم عبدالقاهر بپردازیم. آنچه مسلم است پژوهش در آثار جرجانی بیانگر آن است که محور اساسی و بخش مهم کلام جرجانی که همه صنایع بلاغی به طور عام و صورت‌های بیانی از جمله استعاره به طور خاص در آن تجلی می‌یابد نظریه نظم اوست، نظریه‌ای که به قول ابودیوب نمایانگر چهار سده پژوهش عمیق در فرهنگ اسلامی در باب ماهیت فصاحت و بلاغت و برتری آثار ادبی و در نتیجه درک رموز زیبایی و جذابیت متعالی قرآن و تبیین یگانگی آن است، نظریه‌ای که هدف اصلی پژوهش جرجانی خاصه در

دلائل الاعجاز تبیین آن است، وسعت و غنای این نظریه به حدی است که آن را به شاهکاری تبدیل کرده که مورد توجه بسیاری از پژوهشگران عرصه‌ی ادبیات جهان قرار گرفته و به زبانهای عربی، انگلیسی و فارسی مطالب ارزنده‌ای پیرامون آن نوشته شده است. از جمله این نوشته‌ها می‌توان به مقاله لارکین^۱ با عنوان «نظریه گفتمان جرجانی»^۲ و مقاله‌ای از کمال ابودیب با عنوان نظریه جرجانی در باب ساخت و مقاله مریم مشرف با عنوان «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی» (رک: منابع) و فصل خاصی از کتاب *الصورة البلاغية عند عبدالقاهر الجرجانی* اثر احمد علی دهمان (دمشق، مکتبه الاسد، ۲۰۰۰م) و نیز فصلی از کتاب *البلاغة العربية بین الناقدين الخالدين عبدالقاهر الجرجانی وابن سنان الخفاجی* اثر عبدالعاطی غریب علی علام (رک: منابع) اشاره کرد. برخی چون عبدالعاطی علام در کنار تبیین دیدگاه جرجانی پیرامون نظم به سیر تاریخی این نظریه نیز می‌پردازند و برخی چون مشرف و ابودیب به مقایسه آرای جرجانی با گروهی از منتقدان قرن بیستم مانند ساختگرایان و پیروان دستور گشتاری و... نیز توجه کرده‌اند. اما هدف ما در این نوشته بررسی زوایای مختلف این نظریه نیست چرا که گستردگی و عمق این نظریه، پژوهش یا پژوهشهای خاصی را می‌طلبد، بلکه غرض ما پرداختن به زیبایی و رازهای نهفته استعاره از رهگذر نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی است.

۱. مطالعه استعاره پیش از عبدالقاهر

با مذاقه در آثار ادبی عرب می‌توان هسته اولیه این پژوهش‌ها را در الکتاب سیبویه (د ۱۸۰ق) جست. سیبویه با بیان این مطلب که به منظور گسترش معنایی کلمات زبان تغییراتی در مدلول کلمات صورت می‌کرد مسئله مجاز را پیش روی بلاغت دانان بعد

1. Margaret Larkin
2. "Al-Jurjāni's Theory of Discourse"

از خود می‌گشاید (حسین، ۱۲۰). مدتی بعد از وی فراء (د ۲۰۹ق) در کتاب معانی القرآن در ذیل آیه «ولما سکت عن موسی غضب» (اعراف/ ۱۵۴) با بیان این مطلب که اسناد سکوت به غضب مجازی است و سکوت در حقیقت برای عاقل به کار می‌رود نه غیر عاقل، بحث تجسیم و تشخیص را گر چه به صورت ابتدایی و کلی وارد پژوهش‌های استعاری می‌نماید (حسین، ۱۵۹).

الف) پیشگامان

جاحظ (د ۲۵۵ق) اولین کسی است که تعریفی از اصطلاح استعاره و با همین نام مذکور ارائه می‌دهد (سامرائی، ۲۰). او در ذیل بیت زیر:

وظفت سحابه تغشاها تبکی علی عراضها عیناها

(ابری خانه معشوق را در برگرفت و بر ویرانه‌های آن گریستن آغاز نمود) می‌گوید: «دو چشمش یعنی دو چشم ابر و شاعر باران را گریه ابر قرار داده است بنا بر استعاره و آن عبارت است از نامیدن چیزی به اسم چیز دیگری هرگاه جانشین آن گردد (جاحظ، ۱۱۶). این تحلیل جاحظ و نیز تعریف مشهور او از شعر «انما الشعر صناعة من النسخ و جنس من التصوير» (سلوم، ۳۰۵). بیانگر نگرش او به کارکرد تصویر آفرینی و جان‌داری و در نتیجه اثر انگیزی استعاره و اهمیت آن در هنر شعر است.

در طی دوره بعد از جاحظ تا زمان عبدالقاهر جرجانی بلاغت دانان بسیاری در باره استعاره سخن گفتند اما معدود کسانی به معیارهای تولید، درک و زیبایی‌شناسی استعاره توجه داشتند که به اختصار ذکر می‌شود. از جمله این اشخاص معدود ابن قتیبه دینوری (د ۲۷۶ق) است. او با ارائه تعریفی که گویی تعریف جاحظ است به معرفی استعاره می‌پردازد اما نکته‌ای را خاطر نشان می‌سازد که جاحظ ذکر نکرده بود و آن لزوم وجود ارتباط میان معنای حقیقی و مجازی در استعاره است. البته او این ارتباط را بر مبنای روابطی چون سببیت، مجاورت و تشبیه می‌داند (ابن قتیبه، ۱۳۵).

عبدالله بن معتمر (د ۲۹۶ق) دیگر بلاغت‌دانی است که به نکته‌ای جدید اشاره می‌کند و آن وجود یک تأثیر اضافی در مجاز نسبت به حقیقت یعنی مبالغه و ایضاح است. اثری که باعث می‌شود ما به جای معنی حقیقی استعاره به کار ببریم (ابن معتمر، ۲).

ب) توسعه بحث در نیمه سده ۴ق

بعد از او قدامة بن جعفر (د ۳۳۷ق) با تقسیم‌بندی استعاره به استعاره فاحش (استعاره‌ای که بین معنی حقیقی و مجازی آن ناهمگونی باشد) و استعاره نیکو و توجه به وجود اصل مشابهت بین مستعار منه و مستعار له دریچه جدیدی فراروی پژوهشگران می‌گشاید (قدامه، ۶۷).

قاضی جرجانی (د ۳۶۶ق) نیز در کنار ارائه تعریفی چون تعریف پیشینیان در باره استعاره به وجود تفاوت بین تشبیه و استعاره و راهکار شناخت آن دو از یکدیگر می‌پردازد (قاضی جرجانی، ۴۰). در همان زمان آمدی (د ۳۷۰ق) با ارائه تحلیلهایی دقیق و ظریف از استعاره‌های ادبی و انواع وجه شبه پژوهشی جدید عرضه می‌کند که توجه بزرگانی چون عبدالقاهر جرجانی را به خود جلب می‌نماید (آمدی، ۲۶۷؛ عبدالقاهر جرجانی، اسرار، ۵۹).

پ) عالمان متأخرتر

علی بن حسین رمانی (د ۳۸۴ق) دیگر بلاغت‌دانی است که در پرتو اثبات اعجاز قرآن زیبایی‌های استعاره را کاویده است. شاید بتوان گفت که پژوهش او گزیده‌ای از پژوهش‌های متفکران اسلامی پیشین است. نکته بسیار جالب و نوین پژوهش او ارائه تحلیل‌های ژرف روانشناختی از استعاره‌های قرآنی است. تحلیل‌هایی که نقطه عطفی را در پژوهش‌های استعاری بلاغت‌دانان اسلامی ایجاد کرد. در تأیید این مدعا ارائه نمونه ذیل شایسته است. او در تحلیل استعاره‌های موجود در آیات «سمعوا لها شهيقا و هی تفور* تکاد تمیز من الغیظ» (الملک / ۸-۷). بیان می‌کند: «در حقیقت شهیق صدای

شدید و دردناک است مانند صدای شیون کسی که گریه می‌کند، در ایجا استعاره بلیغ تر و موجز تر از حقیقت است و جامع بین صدای آتش جهنم و شیون گریه کننده نازیبایی صدا است «تمیز من الغیظ» معنای حقیقی اش پاره پاره شدن از شدت جوشش به وسیله آتش است. یعنی نزدیک بود از شدت جوشش پاره پاره شود و استعاره بلیغ تر از حقیقت است. زیرا مقدار خشم بر نفس محسوس و مدرک است و این آشکار است که شدت خشم شدت انتقام را در پی دارد، پس در این استعاره برترین نوع بیم دادن و بزرگترین طریق وعظ کردن و برترین دلیل به قدرت و وسیع خداوند است» (رمانی، ۸۷). در ادامه ابوهلال عسکری (د ۳۹۵ق) پژوهشی گسترده تری در باره استعاره انجام داده است. او علاوه بر انتقال از معنای وضعی کلمه به معنای مجازی آن به نقش و عملکرد فعال استعاره در سخن نیز اشاره کرده است. عملکردی که از دیدگاه او در پنج مبحث صورت می‌گیرد: روشن ساختن معنی، تأکید، مبالغه، ایجاز، آراستن، و تزیین سخن (ابوهلال، ۲۷۴). او به بسط شیوه تحلیلی رمانی یعنی شیوه تحلیل روانشناختی از استعاره می‌پردازد و با ارائه نمونه‌های فراوان نقش استعاره‌ها را در تجسم احساسات و عواطف شخصی و جمعی و به عبارت وسیعتر نمایش فرهنگ جامعه، نمایان می‌سازد (عبدالحسینی، بلاغت...، ۲۵؛ همو، استعاره، سراسر فصل دوم).

دیگر بلاغت دان اسلامی که ضمن ارائه آرای گذشتگان در باره استعاره نکته جدیدی را بر دستاوردهای ایشان افزوده است ابن رشیق قیروانی (د ۴۳۶ق) است. به عقیده او نگاه زیبایی شناختی به استعاره‌ها ذوقی بوده و بر اساس تغییر زمان ممکن است تغییر یابد (ابن رشیق، ۱۹۰۷: ۱۸۴).

۲. تعریف استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی

ارائه تصویری دقیق از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی درباره استعاره نیازمند بررسی دقیق

تمام مطالبی است که او در دو اثر بلاغی خود *دلایل الاعجاز* و *اسرار البلاغه* بیان کرده است. چرا که تعاریف ارائه شده توسط عبدالقاهر جرجانی درباره استعاره متنوع و به ظاهر ضد و نقیض می‌نماید. عبدالقاهر در جای جای *اسرار البلاغه* البته تا چند صفحه پایانی آن همچون دیگر بلاغت دانان پیشین استعاره را نقل معنی از کلمه‌ای به کلمه دیگر معرفی می‌کند؛ اما نکته جالب توجه این است که این تعریف همان تعریفی است که او در جای جای *دلایل الاعجاز* و حتی در بخش پایانی *اسرار البلاغه* با آن مخالفت نموده و آن را به شدت رد می‌کند.

این اختلاف نگرش باعث شده بسیاری از بلاغت دانان با تکیه بر این مطلب که *اسرار البلاغه* بعد از *دلایل الاعجاز* نوشته شده، نیز از آنجایی که به گفته عبدالقاهر جرجانی فهم تعریف استعاره بر اساس نقل آسانتر از تعریف دوم یعنی استعاره به عنوان ادعای معنی برای شیئی، نه نقل دادن اسم از شیئی و یا به عبارت دیگر استعاره به مثابه معانی مضاعف (استعاره تعاملی) است، تعریف استعاره بر اساس نقل لفظ را مورد توجه قرار دهند.

الف) رویکرد عبدالقاهر به تعاریف پیشینیان از استعاره

عبدالقاهر جرجانی در *اسرار البلاغه* می‌گوید: «آگاه باش که استعاره فی الجمله این است که واژه‌ای در هنگام وضع لغت، اصلی شناخته شده داشته باشد و شواهدی دلالت کند که به هنگام وضع بدان معنی اطلاق می‌شده و سپس شاعر یا غیر شاعر این واژه را در غیر آن معنی اصلی به کار گیرد و این معنی را به آن لفظ منتقل سازد، انتقالی که نخست لازم نبوده و به مثابه‌ی عاریت است» (عبدالقاهر جرجانی، *اسرار*، ۳۱).

او این دیدگاه را با بیان عباراتی مانند: «در شناخت استعاره یاد کردیم که تعریف آن این است که لفظ یک معنی اصلی داشته باشد، آنگاه از آن اصل به یک شرطی که گذشته است منتقل شود» (عبدالقاهر جرجانی، *دلایل*، ۱۸۷) و یا «استعاره کننده بنای

کارش را بر اساس انتقال لفظ از معنی اصلی آن در زبان، به کاربردی دیگر می‌برد و آن را از جای اصلی به جهت اغراضی که یاد کردیم از قبیل تشبیه و مبالغه و اختصار برداشته و به جای دیگر می‌نشانند» (همان، ۱۸۸). مورد تأکید قرار می‌دهد.

عبارتهای ذکر شده کاملاً مؤید تعریف پیشینیان از استعاره مبتنی بر انتقال لفظ است، همان تعریفی که عبدالقاهر جرجانی آن را مورد انتقاد قرار داده و بر اینگونه نگرش به استعاره به صراحت حمله کرده است. از جمله انتقادات تند و صریح وی عبارت زیر است که در آن اظهار می‌دارد: «لازم است دانسته شود که در کلام عده‌ای لفظ نقل در مورد استعاره زیاد به کار رفته است، مثلاً می‌گویند: استعاره تعلیق عبارت است بر غیر معنایی که در اصل لغت برای آن معنی وضع شده است، برسبیل نقل کلمه. قاضی ابوالحسن گوید: استعاره آن است که در آن از ذکر معنی اصلی به ذکر اسم مستعار اکتفا شود و آن عبارت را نقل داده و در محلی غیر از آن عبارت قرار دهند. از خصوصیات بعضی معانی غامض و در عین حال لطیف این است که تصویر آن بر وجهی که عامه مردم بدان معتقدند دشوار می‌گردد و لذا در عباراتی که با آن عبارات از استعاره تعبیر می‌شود امری پیش می‌آید که موهم خطا است و تعبیر عده‌ای در خصوص استعاره که می‌گویند: استعاره نقل عبارت است از معنی موضوع له صحیح نیست که ملاک و مورد اعتبار قرار گیرد» (همان، ۳۱۸).

ب) تعریف مقبول از دید وی

بنابراین عبدالقاهر جرجانی تعریف استعاره بر اساس انتقال لفظ را مردود می‌داند، اما اگر استعاره نقل لفظ نیست، چیست؟ عبدالقاهر جرجانی معتقد است که استعاره ادعای معنی اسم برای شیء است نه نقل دادن اسم از شیء، زیرا اسم از معنی موضوع له منحرف نمی‌شود بلکه بر آن معنی ثابت و برقرار است (همان، ۳۲۰). به عقیده او اگر انتقال، انتقال نام بود و اگر معنای جمله «شیری را دیدم» برابر معنای جمله «مردی را

دیدم که شبیه شیر بود» با شد و نه ادعای آن که آن مرد در واقعیت شیر است، دیگر امکان نداشت که بگوییم او انسان نیست، بلکه شیر است یا او در تخیل انسان، شیر است. درست همان طور که امکان ندارد بگوییم: او انسان نیست بلکه شبیه به شیر است یا او در تخیل انسان شبیه به شیر است (همان، ۳۱۸).

عبدالقاهر جرجانی پس از بیان کلی مسئله به بررسی تفصیلی مفهومی جدید می‌پردازد و می‌گوید: «اگر چه ما استعاره را از اوصاف لفظ شمرده و گفتیم کلمه مستعار، یا این که این لفظ اینجا مستعار است و آنجا حقیقت با این همه از این طریق به معنی آن اشاره کرده‌ایم زیرا با استعاره آن نام می‌خواهیم مخصوص ترین معنای آن نام (مستعارمنه) را به نام دیگر (مستعارله) ببخشیم» (عبدالقاهر جرجانی، اسرار، ۳۰۲).

عبدالقاهر جرجانی استدلال می‌کند که اثبات این مدعا این واقعیت است که می‌گوییم: فلانی او را شیر دانسته است یا او را ماه شب چهارده دانسته است و حال آنکه اگر استعاره گرفتن کلمه‌ای برای چیزی مستلزم به عاریت گرفتن معنای آن نباشد این گفته بی‌معنی خواهد بود زیرا عبارت دانسته است (جعل) را نمی‌توان به کار گرفت مگر آن که مقصود آن باشد که کیفیتی یا صفتی را به چیزی نسبت دهیم و بر آن اثبات کنیم چنانکه در عبارات (جعله امیراً = او را امیر دانسته است) و «جعله لُصاً = او را دزدی دانسته است» می‌خواهیم امیری یا دزدی را به آن مرد نسبت دهیم و بر او ثابت کنیم...؛ و همان طور که نمی‌توان به کسی گفت که «اجعل ابنک زیداً = پسر را زید بدان» یعنی او را زید نام گذار، بنابراین فقط وقتی می‌توان گفت: او را شیر دانسته است که گوینده صفت شیر بودن را به کسی نسبت داده باشد» (عبدالقاهر جرجانی، دلائل، ۳۰۲؛ همو، اسرار، ۳۰۲).

پ) استعاره همچون کنش

نکته بسیار ظریف نگرش عبدالقاهر جرجانی به ساختار استعاره این است که او در

این نقل معنا و یا به عبارتی ادعای معنای چیزی برای چیزی دیگر، فقط به یک طرف دو رکن استعاره (مستعار منه و مستعار له) توجه نمی‌کند بلکه استعاره را به مثابه یک کنش تخیلی در نظر می‌گیرد که دو هستی (دو رکن استعاره) را در ضمیر گوینده با هم یگانه می‌کند و آن دسته از صفات آنها را که به موقعیت متن و بافت صور خیالی مرتبط است در هم می‌آمیزد.

عبدالقاهر جرجانی عباراتی را می‌آورد که بسیار زیبا و گویا تعامل بین دو هستی (مستعار منه و مستعار له) را در استعاره نمایان می‌سازد. او با استناد به عاریه گرفتن و عاریه دادن اموال در میان مردمان فرآیند شکل‌گیری استعاره را به صورتی که یک کلمه همزمان بتواند هم به معنی حقیقی و هم به معنی مجازی خود ارجاع دهد و اثرات هر دو معنی نیز در آن نمود داشته باشد را توضیح می‌دهد و می‌گوید: «توضیح این معنی آن است که مالکیت عاریه دهنده از مستعار از بین نمی‌رود و این حق از او هرگز سلب نمی‌شود پس عاریه را به این خاطر عاریه گفته‌اند که سلطه مستعیر بر عاریه تا هنگامی است که سلطه عاریه دهنده بر آن مال باقی بوده و مالکیتش از بین نرفته است. نمی‌توان تصور کرد که مستعیر تصرفی در مال داشته باشد که مالک و عاریه دهنده آن تصرف را در آن نداشته باشد و محال است که مستعیر در مالی دست یابد ولی سلطه کسی که مال از او عاریه گرفته شده از بین برود» (عبدالقاهر جرجانی، اسرار، ۳۰۰).

این نقل قول‌ها گویای آن است که استعاره انتقال یک نام برای استفاده به معنای دیگری نیست، چرا که واژه در معنای خودش به کار می‌رود، استعاره انتساب معنای یک نام به چیز دیگری است. در نتیجه، استعاره رابطه بین دوهستی بر مبنای تشابه بین برخی اوصاف آنها است. به دلیل این ویژگی‌هاست که گفته می‌شود استعاره ارائه واحدی مضاعف است (ابودیپ، ۲۰۸).

ت) شباهت رأی وی به آرای منتقدان عصر مدرن

شاید جالب باشد برای درک بیشتر اهمیت این نوع نگرش عبدالقاهر جرجانی به استعاره، بدانیم که یکی از پژوهش‌های مشهور در خصوص استعاره در قرون اخیر که توسط آیور آرمسترانگ ریچاردز (۱۸۹۳-۱۹۶۵م) صورت گرفته است و به گفته محققین نوآوری و اصلاحی کارآمد در حوزه استعاره شمرده می‌شود و تأثیرات گسترده‌ای را در این رابطه بر جای نهاده است (هاوکس، ۸۸).

این دیدگاه تا حدود بسیار زیادی مطابق دیدگاه عبدالقاهر جرجانی است. ریچاردز نیز مانند عبدالقاهر جرجانی به نقد تعریف پیشینیان خود از استعاره که بر مبنای انتقال لفظ از معنای موضوع له است می‌پردازد و با این ادبیات گفتاری که در سراسر تاریخ بلاغت به استعاره به دید نوعی تردستی فوق‌العاده ماهرانه نگاه کرده‌اند (ریچاردز، ۱۰۰)، و نظریه سنتی فقط انواع اندکی از استعاره‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد و کاربرد اصطلاح استعاره را فقط به اندکی از استعاره‌ها تخصیص می‌دهد و به همین سبب استعاره را موضوعی کلامی و تغییر و انتقال کلمات جلوه می‌دهد (همو، ۱۰۴).

بنابراین اکثر تحقیقات سنتی در مورد استعاره فایده چندانی ندارند چرا که تصوّراتی هستند مبنی بر اینکه صنایع بیانی فقط تزیین یا زیبایی اضافی هستند و معنی صریح مستعارله است که فقط اهمیت دارد و چیزی است که خواننده با حوصله بدون در نظر گرفتن صنایع بیانی باید بفهمد (همو، ۱۰۹) به مقابله با دیدگاه سنتی که استعاره را موضوع کلامی و تغییر و انتقال کلمات جلوه می‌داد می‌پردازد و آن را به شدت رد می‌کند و دیدگاه خود را که با نگرش سنتی به استعاره مخالف است مطرح می‌نماید، دیدگاهی که مستعارله و مستعارمنه را در کنش متقابل با یکدیگر در نظر می‌گیرد و کلمه مستعار را کلمه‌ای متشکل از هر دو عنصر مذکور و البته جدای از آنها می‌داند.

به گفته ریچاردز «وقتی استعاره‌ای به کار می‌بریم دو تصوّر از دو چیز متفاوت

داریم که دارای کنش متقابل هستند و کلمه یا عبارت واحدی (مستعار) که معنایش برآیند کنش متقابل آنهاست، آن دو را حمایت می‌کند» (همو، ۱۰۳).

گفته‌های ریچاردز و عبدالقاهر جرجانی حاکی از آن است که حضور همزمان مستعار منه و مستعار له منجر به معنایی (مستعار) می‌شود که قطعاً با مستعار له (مشبه) و مستعار منه (مشبه به) فرق می‌کند، معنایی که بدون کنش و واکنش آن دو قابل حصول نیست. در نگرش ایشان مستعارمنه معمولاً عنصر تزئینی محض برای مستعارله نیست بلکه مستعارمنه و مستعارله با همکاری هم معنایی به دست می‌دهند که دارای قدرت‌هایی متغیرتر از آن است که بتوان به هر یک از آن دو نسبت داد، البته این معنای حاصله متناسب با استعاره‌های مختلف تغییر می‌کند.

بنابراین، مفهوم محوری این دادگاه وجود فرآیند تعاملی میان مستعار منه و مستعار له است، به طوری که ماحصل، چیزی متفاوت از هر یک از دو سوی رابطه تعامل باشد (ابودیپ، ۲۰۷). به عقیده نگارنده گوینده یا شنونده وقتی کلمه را به کار می‌برد یا می‌شنود این‌گونه نیست که این کلمه یک تداعی یا معنای ثابت و قطعی را برای او نمایان سازد.

اگر چه ما با توجه به بافت متنی که کلمه در آن به کار رفته است معنای مورد نظر گوینده را از آن کلمه برداشت می‌کنیم، اما باید توجه داشته باشیم که یک کلمه چه به صورت مفرد به کار رود و چه به صورت جمله و برای انتقال مفاهیم و معانی و یا ایجاد ارتباط بین اشخاص، شبکه‌ای از تداعی‌ها را پیرامون خود متبلور می‌سازد که بر اساس تجربیات شخصی هر فرد و نیز بافت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و یا حتی صوت حاصله از خود یک کلمه یا از ارتباط کلمات با یکدیگر متغیر است. همچنین شکل حاصله می‌تواند حوزه گسترده‌ای از تداعی‌ها را شامل شود که با کاربرد آن کلمه برانگیخته می‌شوند و در کنار همه این تداعی‌ها باید بارهای احساسی، عاطفی و انگیزشی مرتبط

با تجربه هر شخص را نیز افزود، موضوعاتی که جایگاهی ویژه و نقشی غیر قابل انکار دارند. اگر چه ذهن با تجزیه و تحلیلی بسیار سریع که شاید کمتر از چند صدم ثانیه به طول انجامد می‌تواند در این شبکه تداعی‌ها بازدارندگی‌هایی ایجاد کند و معنای مورد نظر را با توجه به بافت سخن برگزیند ولی به طور قطع اثر تداعی‌های حاصله به کلی از ذهن زدوده نمی‌شود.

این بازمانده تداعی‌ها می‌تواند در تعامل با یکدیگر خالق چیز جدیدی باشد. به هر حال با توجه به مثال مشهور «رأيتُ أسداً يرمى = شیری را دیدم که تیر می‌انداخت» اگر بخواهیم برداشت خود را از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و ریچاردز (در خصوص استعاره تعاملی یا به عبارتی استعاره به عنوان واحدی مضاعف (استعاره‌ای که دو رکن مستعارمنه و مستعارله آن در کنش با یکدیگرند و مستعار چیزی برخاسته از هر دو، البته مجزای از آن دو و دارای ویژگی‌هایی منحصر به خود است) توضیح دهیم، می‌توانیم بگوییم: در این مثال شخص شجاع مستعارله و شیر مستعار منه است. شیر به عنوان یک شیء نیست بلکه شبکه‌ای از مفاهیم و تداعی‌ها را شامل می‌شود.

بر طبق این دیدگاه (استعاره تعاملی) ما شبکه‌ای از مفاهیم و صفات متعلق به شیر از قبیل شجاعت، قدرت، سرعت عمل و صفاتی از این قبیل را که با آنها شیر متداعی می‌گردد برای مستعارله یعنی انسان شجاع لحاظ می‌کنیم. این صفات بخشی از صفات موجود در شیر است. شیر اوصاف دیگری نیز دارد که آن را در نظر نگرفته‌ایم همچنین بعضی از ویژگی‌های مستعارله مانند قدرت و شجاعت شخص (مثلاً پهلوان) است که باعث شده ما شیر را به عنوان مستعار منه انتخاب کنیم و از این طریق، آن صفات را مورد تأکید و مبالغه قرار دهیم. این امر متقابلاً تغییرات مشابهی در هر دو رکن مستعارمنه و مستعارله ایجاد می‌کند، یعنی پس از استعاره‌شدن شیر، در تصور شنونده تغییراتی نسبت به این حیوان به عنوان مثال اعلای شجاعت ایجاد می‌شود. بنابراین در

اینجا شیر فقط نشانه و دال بر یک حیوان جنگلی نیست بلکه این استعاره‌شدن و قرار گرفتن در بافتی که بیانگر مجازی بودن آن است تداعی‌های گسترده‌ای را به دنبال خواهد داشت که معنای حقیقی این کلمه آن را دارا نیست.

۳. نظریه نظم عبدالقاهر، مبنای وی در تحلیل استعاره

محور اساسی و بخش مهم کلام جرجانی که همه صنایع بلاغی به طور عام در آن تجلی می‌یابد نظریه نظم اوست، نظریه‌ای که به گفته کمال ابودیوب نمایانگر چهار سده پژوهش عمیق در فرهنگ اسلامی در باب ماهیت فصاحت و بلاغت و برتری آثار ادبی و در نتیجه درک رموز زیبایی و جذابیت متعالی قرآن و تبیین بیگانگی آن است (ابودیوب، ۴۱).

الف) مفهوم نظم

نظم از دیدگاه جرجانی سخن موزون نیست بلکه بافت سخن مورد نظر اوست که فراتر از وزن کلام است. نظم به این معنی، خاص شعر نیست بلکه ممکن است کلامی موزون فاقد نظم باشد و یا کلامی منثور دارای نظم. البته این برداشت از نظم خاص جرجانی نبوده و قبل از و نیز در حوزه فرهنگ اسلامی خاصه در میان اشاعره شناخته شده و مورد استفاده بوده است (علام، ۵۳).

از جمله صریح‌ترین سخنان در باره این نوع برداشت از نظم که گویای توجه اندیشمندان اسلامی به آن است، می‌توان به گفته خطابی (د. ۳۸۸ق) در باره تقلید ناپذیری قرآن اشاره کرد که می‌گوید: «به سبب داشتن شریف‌ترین محتوا و بیان آن با فصیح‌ترین واژه‌های کاملاً در هم بافته و هماهنگ‌ترین ساخت است که قرآن به برتری و تقلیدناپذیری رسیده است» (خطابی، ۲۷). نیز می‌توان به گفتار قاضی عبدالجبار اسدآبادی (د ۴۱۵ق) استناد کرد؛ آنجا که می‌گوید: «بدان که فصاحت در اجزای کلام

(واژگان منفرد) ظاهر نمی‌شود؛ بلکه در کلامی ظاهر می‌شود که به طریقه‌های خاصی به یکدیگر پیوسته‌اند و می‌بایست که در این پیوستگی هر کلمه‌ای دارای صفتی باشد و این صفت می‌تواند براساس موضعه که این پیوستگی را نیز دربر می‌گیرد باشد و همچنین می‌تواند به وسیله اعراب که در این پیوستگی دخیل است باشد و نیز می‌تواند به واسطه جایگاه آنها در سخن باشد» (عبدالجبّار، ۱۹۶۰م: ۱۹۹).

اگر چه سخنانی از این نوع بیانگر آگاهی محافل علمی دوران پیش از جرجانی با نظم و ساختار سخن است و عبدالقاهر جرجانی نیز خود به صراحت به آن اشاره می‌کند، آنچه کار او را ویژگی ممتازی می‌بخشد توسعه این تفکر و اندیشه به صورت نظریه‌ای فراگیر که همه صنایع بلاغی را فرامی‌گیرد و تطبیق آن بر مثالهای متعدد و ارائه تحلیل‌های دقیق و ظریف از آنهاست.

او می‌گوید: «دریافتیم که تأکید کلام علماء در این باب بر این مطلب است که بگویند: فصاحت و بلاغت عبارت از نوعی نظم و ترتیب و قسمی تألیف و ترکیب است. نوعی ریخته‌گری و صورت‌نگاری، نوعی بافتن و آراستن و رنگ آمیزی است... اینکه تنها بگویند فصاحت و بلاغت خصوصیتی است در کیفیت نظم کلمات و طریقه‌ای است مخصوص در ضمه کلمات به یکدیگر کافی نیست مگر آنکه این خصوصیت را توصیف کنید و آن را کمالات مشخص نمایند و برای توضیح نمونه‌هایی بیاورید و بگویند مانند این مورد و آن مورد» (عبدالقاهر جرجانی، دلائل...، ۴۷).

خلاصه سخن آنکه از دیدگاه وی هر سخن خاصه ادبی از یک واحد سخت به هم بافته تشکیل می‌شود. روابط ساختاری درون این سخن دربرگیرنده یک صورت بندی (شکل دستوری) منفرد و به هم پیوسته است و هر عنصر این صورت بندی همراه با دیگر عناصر عمل می‌کند، چرا که جایگاهش در ساخت براساس ماهیت روابطش با کل تعیین می‌شود همچنین هر عنصر جایگاه و قدرت بلاغی دیگر بخشهای این صورت

بندی را تعیین می‌کند. در نتیجه هر عنصری از این واحد برای عبارت حیاتی است و از آن عبارت به عنوان یک کل، جدایی ناپذیر است. معنای عبارت نیز نتیجه تعامل روابط نحوی میان عناصر گوناگون است (همان، ۵۲-۵۳؛ نیز رک: عبدالحسینی، *استعاره*، ۲۳-۴۹).

ب) جایگاه استعاره در نظریه نظم عبدالقاهر

همان گونه که بیان کردیم نظریه نظم عبدالقاهر همه صنایع بلاغی را در بر می‌گیرد و او به همه‌ی این صنایع از دریچه نظم نگریسته و از همین منظر به ارزشیابی آنان می‌پردازد. استعاره نیز از این قاعده مستثنی نیست. از دیدگاه وی در استعاره قدرتها و زیباییهای نهفته‌ای وجود دارد که تا زمانی که از ساخت (نظم) اطلاع نیابیم و یا آن را درک نکنیم و جوهرش را کشف ننماییم نمی‌توانیم آن را توضیح دهیم. به اعتقاد وی استعاره در ترکیب کلام است که هویت و ارزش خود را به دست می‌آورد و صرف نقل از معنی حقیقی به معنی مجازی و به عاریت گرفتن معنی مجازی ارزشی ندارد «در استعاره امری است که بیان آن ممکن نیست مگر بعد از علم به نظم کلام و اطلاع بر حقیقت آن» (عبدالقاهر جرجانی، *دلائل*، ۹۲).

پ) عبدالقاهر و تأویل استعاری

او بر اساس همان شیوه‌ی حاکم بر نوشته‌هایش یعنی آوردن دلایل متعدد متقن در تأیید گفتارش و تحلیل و بررسی دقیق آنها، به ذکر نمونه‌های متعددی در جای جای *دلائل الإعجاز و اسرار البلاغه* می‌پردازد که در آن نمونه‌ها استعاره‌هایی زیبا و لطیف به کار رفته است. وی با تسلط و آگاهی کامل و منحصر به فرد خود بر علم نحو و متون ادبی، خاصه بهره‌مندی از ذوق شعری به تحلیل و تفسیر این نمونه‌ها می‌پردازد و با تأویل دستوری خود به کُنه آفرینش این متون و زوایای پنهان حالت‌های روحی و روانی گوینده آن ورود پیدا کرده، به تفسیر و تبیین آن می‌پردازد.

از جمله در تفسیر استعاره موجود در بیت سبیع بن الخطیم و تفسیر آن می‌گوید:

سَأَلْتُ عَلَيْهِ شِعَابُ الْحَى حِينَ دَعَا أَنْصَارَهُ بِوُجُوهِ كَالدَّنَانِيرِ

ترجمه: هنگامیکه او یاران خود را برای کمک فرا می‌خواند، سیل قبیله‌اش با چهره‌هایی گلگون از وجد و شوق همچون سکه‌های طلا به جانب او سرازیر می‌شوند. در این بیت شاعر خواسته است بگوید: او شخصیتی است که در قبیله خود مورد احترام و اطاعت است و افراد قبیله اش هنگام نیاز در یاری او می‌شتابند. او به محض آنکه افراد قبیله خود را برای رویارویی با حادثه مهمی دعوت کند برق آسا از همه جا در برابرش حاضر می‌شوند و در یک لحظه گروه انبوهی اطرافش را می‌گیرند؛ همچون سیلابهایی که از اطراف کوهها سرازیر شده، و از هر طرف فرو می‌ریزند؛ به گونه‌ای که راه دره‌ها به جهت هجوم سیلابها مسدود، و دره‌ها از آب لبریز می‌شوند.

لطافت و دقت در این بیت در مطلق معنی (سال) نیست بلکه به جهت متعددی کردن این فعل است به حرف (علی) و (باء) و به این است که آن را برای (شعاب الحی) فعل قرار داده است و اگر اینها که گفتیم در کار نبود هیچ حسن و زیبایی نیز در کلام وجود نداشت. این حسن و زیبایی به جهت آن است که در وضع کلام تقدیم و تأخیر را منظور نظر قرار داده است و اگر هر یک از دو حرف جاره و ظرف مکان موجود در کلام را از محلی که شاعر جای داده است خارج سازید و مثلاً بگویید:

سألت شعابُ الحی بوجه کالدنانیرعلیه حین دعا انصاره

آن گاه ببینید وضعیت کلام چگونه می‌شود و چگونه آن حسن و حلاوت کلام از میان می‌رود و چطور لذتی که قبلاً از این بیت احساس می‌کردند زائل می‌شود.

همچنین به تفسیر نمونه دیگری همچون بیت فوق می‌پردازد که آن را اگر چه در

اسرار البلاغه استعاره سودمند (عبدالقاهر جرجانی، *اسرار...* ، ۲۴) می‌نامد، در *دلایل*

الإعجاز برترین نوع استعاره سودمند یعنی استعاره خاصی و نادر (عبدالقاهر جرجانی، ،

دلایل... (۷۱). که از گویندگان خاصی سر می‌زند به شمار می‌آورد و می‌گوید:

وَلَمَّا قَضَيْنَا مِنْ مَنِي كُلِّ حَاجَةٍ وَ مَسَّحَ بِالْأَرْكَانِ مَنْ هُوَ مَاسِحٌ
وَشَدَّتْ عَلَى دَهْمِ الْمَهَارِي رِحَالُنَا وَ لَمْ يَنْظُرِ الْغَادِي الَّذِي هُوَ رَائِحٌ
أَخَذْنَا بِأَطْرَافِ الْأَحَادِيثِ بَيْنَنَا وَسَأَلْتُ بِأَعْنَاقِ الْمَطِيِّ الْأَبَاطِحُ

ترجمه: آنگاه که از منی هر عمل حج را به جای آوردیم و هر آنکه مسح کننده بود پیشانی اخلاص بر رکنهای کعبه بمالید. بر پشت اشتران سیاه بارهای ما بسته شد و آنکس که صبح هنگام بار خود را بسته بود منتظر کسی که عصر هنگام بار می‌بست نماند (کنایه از شتاب و اشتیاق در حرکت). ما به گفتن سخنان دلکش و نیکو شروع کردیم و رودخانه‌ها سیل آسا برگردن اشتران را هوار ما جاری گردید (کنایه از شور و اشتیاق به برگشت و حرکت سریع اشتران).

وی می‌گوید اکنون بصیرت و اندیشه خود را در این ابیات بگمارید و با تأملی نیکو که از حسن رأی تجاوز نکند به داوری بنشینید و ببینید آیا برای خوشحالی و مدح و ستایشی که مردم نثار این ابیات می‌کنند عاملی مؤثر غیر از استعاره‌ای که در آن آورده شده، و کاملاً به غرض اصابت کرده و ترتیب و نظمی که بیان با آن کمال یافته است می‌توانید چیزی بیابید؟

گوینده در این ابیات دلیلی که روشنگر مراد او نباشد یا نیابتی از تعبیر و بیان که به آن نیابت صلاحیت ندارد نیاورده است به جهت اینکه اول چیزی که از محاسن این ابیات بر ما جلوه می‌کند این عبارت است (وَلَمَّا قَضَيْنَا مِنْ مَنِي كُلِّ حَاجَةٍ) با این ابیات از قضاء همه مناسک حج فارغ شده و از فرایض و سنن آن با طریقی که بتوان نهایت اختصار را رعایت کرد تعبیر نموده است. آنگاه با این گفته (و مسح بالارکان من هو ماسح) ما را به طواف وداع واپسین که آخر کار و همانا دلیلی سیروسفر و مطلوب او از شعر است متوجه می‌دارد آنگاه می‌گوید (أَخَذْنَا بِأَطْرَافِ الْأَحَادِيثِ بَيْنَنَا) بی‌درنگ پس از

ذکر مسح ارکان فراز شدن و رکوب سواران را بمنظور حرکت به سوی منازل خودشان توصیف می‌کند. سپس با لفظ (اطراف) آن توصیفی را که مسافران و همراهان در به میان آوردن شاخه‌ها و انواع صحبت بدان مخصوص هستند ذکر می‌کند یا همان گونه که عادت طواف کنندگان کعبه است رمز و اشاره و ایما به کار می‌برند و بدان وسیله از پاکی دلها و نیروی نشاط و غبطه و آرزومندی و صفای دلها تعبیر می‌کنند که خود نشان الفت دوستان و انس یاران است. این سخن درست به حال کسی انطباق دارد که پس از توفیق یافتن به این عبارت شریف، امید بازگشتن و بوی بازآمدن دارد. نسیم بوی یاران و دیار آشنایان به مشامش می‌رسد و گوئیا از این لحظه آوای شادباشها و دروهای آشنایان و برادران به گوشش می‌رسد. شاعر این معانی را با استعاره لطیفی آکنده است، استعاره که به خوبی از عهده تشبیه برآمده، و به لطافت وحی و تنبیه، فواید بسیاری را در آن سرشته است؛ نخست با تعبیر (اطراف الأحادیث) حال کسانی را که از رواحل بیرون می‌آیند و به منازل خویش روی آور می‌شوند توصیف کرده و سپس حال سرعت سیر و راه پیمایی آنان را آنگونه می‌آورد که در روانی، آنها را همچون آبی می‌داند که در مسیلهای سیل آسا روان است و با این بیان سخن اولی را نوعی استواری و تأکید می‌بخشد، از آنکه نمایان شدن هر چه روان و سریع باشد خود به نشاط سواران و در نتیجه به افزونی رغبت صحبت و گفتگوها کمک می‌کند و سخن دوست خوشتر می‌نماید. آنگاه گفته است (باعناق المطی) = به گردن اشتران و چهارپایان) و نگفته خود اشتران به جهت اینکه سرعت و کندی سیر غالباً از گردن آنها خوانده می‌شود و در سرعت و حرکت دیگر اندامهای بدن او به گردن استناد می‌شود. این اوصافی که به گردن اشتران در این حالت دست می‌دهد خودش تعبیر زیبایی از شادی خود مسافران نیز هست» (عبدالقاهر جرجانی، /سرار، ۲۵).

ت) رابطه نظم با زیبایی استعاره

وی در تأیید سخن خود مبنی بر منوط بودن زیبایی استعاره به میزان هماهنگی با دیگر کلمه‌های پیرامون خود و به عبارتی نظم و ساختار سخن به این نکته اشاره می‌کند که ممکن است لفظی در چند جا استعاره شده باشد ولی در جایی زیبا باشد و در جایی دیگر آن زیبایی و حسن را از آن نبینیم. او می‌گوید: «یکی از نکات دقیق در این باب آن است که می‌بینیم یک لفظ مستعار در چند مورد دیگر نیز استعاره شده است ولی در یک جا ملاحظی دارد که در سایر جاها آن را نمی‌یابیم (عبدالقاهر جرجانی، دلائل، ۷۴).

برای نمونه به لفظ جسر (پل) در گفتار ابو تمام تأمل کنید:

لَا يَطْمَعُ الْمَرُّ أَنْ يُجْتَابَ لُجَّتَهُ بِالْقَوْلِ مَا لَمْ يَكُنْ جِسْرًا لَهُ الْعَمَلُ

ترجمه: آدمی نبایستی انتظار داشته باشد که از گردابه‌های زندگی به وسیله حرف بتواند عبور کند اگر پلی از کار و تلاش نداشته باشند (اگر پلی از کار و تلاش برای خود ایجاد نکند). همو در جای دیگری می‌سراید:

بَصْرَتٌ بِالرَّاحَةِ الْعُظْمَى فَلَمْ تَرَهَا تُنَالُ إِلَّا عَلَى جِسْرٍ مِنَ التَّعَبِ

ترجمه: به آسایش و راحتی بزرگ رسیدی و آن را با چشم خرد دیدی و فهمیدی به آسایش نخواهی رسید جز آنکه از پل رنج و زحمت بگذری.

عبدالقاهر می‌گوید: استعاره را در بیت دوم حسن و لطفی است که در بیت اول آن حسن و لطف وجود ندارد (همان، ۸۷). شاید علت لطف بودن و نیکوتر بودن استعاره بیت دوم از بیت اول آن باشد که استعاره در بیت اول ناقص است ولی در دومی ادعا، ادعای میرهن است. یعنی برهان همراه دارد می‌گوید: خودت دیدی که ...

عبدالقاهر در ادامه می‌گوید: حال همین کلمه (جسر) را در گفتار ربیعۃ الرقی دقت

کنید:

قُولِي: نَعَمْ، وَنَعَمْ أَنْ قُلْتِ وَاجِبَةً قَالَتْ: عَسَى وَعَسَى جِسْرٌ لِي نَعَمْ

ترجمه: به او گفتم «آری؛ بگو، چه اگر آری بگویی بر تو لازم می‌شود که به قول خود وفا کنی». او گفت امید است و امید پلی است برای آری. عبدالقاهر می‌گوید که در این شعر نیکویی و لطافتی می‌بینی که برتری و ارزش آن کم نیست (همان، ۷۵). او در جای دیگر، در تحلیل زیبا شناختی استعاره در ترکیب کلام در شرح بیت ابن معزز:

وَإِنِّي عَلَى إِشْفَاقِ عَيْنِي مِنَ الْعَدَى لَتَجْمَحُ مِنِّي نَظْرَةٌ ثُمَّ أَطْرُقُ

(ترجمه: همانا من با اینکه در مقابل دشمنان از دیدار محبوب چشم پوشی می‌کنم، ولی نگاهی سرکشی می‌کند و به معشوق نظر می‌افکند و سپس من خجل و سر افکنده سر به زیر فرو می‌برم) می‌گوید: در وحله اول زیبایی و ظرافت را در این می‌بینی که «تجمح» (سرکشی کردن) را برای «نظرة» (یک گناه) استعاره گرفته است؛ در حالی که این زیبایی به این خاطر نیست، بلکه به این دلیل است که در اول بیت «وإِنِّي» آورده است و بر «تجمح» لام تأکید گذاشته، سپس گفته (منی) و اینکه «نظرة» گفته و «النظر» نگفته (نکره آورده و معرفه نیاورده است) و همچنین به خاطر (ثم) است (ثم أطرق) در کنار اینها نکته دقیقی که به این نکات دقیق و عالی کمک می‌کند این است که بین اسم آن و خبرش (علی اشفاق عینی من العدا) را معترضه قرار داده است» (همان، ۹۱).

همان طور که عبدالقاهر جرجانی می‌گوید، زیبایی این بیت صرفاً به استعاره (جموح) برای (نظرة) بر نمی‌گردد، بلکه همه عناصری که شاعر در بیت به کار برده است، در زیبایی آن مؤثرند. ترکیب این عناصر بیان‌کننده عواطف و احساسات درونی و روانی شاعر است. سخن درباره شخصی است که محبوبش در مقابل او ایستاده و او با اینکه بسیار به معشوق خود عشق می‌ورزد و در تب دیدار محبوبش می‌سوزد اما با تمام وجود تلاش می‌کند که این اشتیاق و آتش درونی را خاموش کند زیرا از بد حادثه دشمنان و رقیبان از هر طرف به او چشم دوخته‌اند و او را زیر نظر دارند. او در تضاد قرار گرفته است؛ تضاد اشتیاق به دیدار محبوب و سرکوب این اشتیاق به خاطر ترس از

دشمنان، ترس از عواقب آشکار شدن راز عشق خود نزد آنان، بنابراین می‌کوشد تادیدار محبوب را بر خود حرام کند، اما با همه تلاشی که می‌کند نمی‌تواند بر این عشق سوزان سرکش لگام زند، دیده سرکش افسار می‌گسلد و نگاهی به محبوب می‌افکند. بی شک باید اظهار داشت که این احساس به ما منتقل نمی‌شد مگر با چنین ساختار و ترکیب کلامی، با آوردن حرف تأکید «وإِنِّي» در اول جمله و آوردن حرف لام تأکید بر سر فعل «تجمع» است که سرکشی و حتمیت وقوع آن حاصل می‌شود و تقدیم (علی اشفاق عینی من العدا) نیز بیان کننده آن است که با همه تلاش عاشق برای سرکوبی این اشتیاق، باز نگاهی از دست وی می‌رهد. پر واضح است که تقدیم (علی اشفاق عینی من العدا) تأثیر زیادی در نمایاندن این سرکشی دارد. جمله آخر (ثم أطرق) بسیار دقیق و زیبا شوق عاشق را به مخفی کردن عشقش از چشم دشمنان به خاطر ترس از عواقب آن بیان می‌کند. اگر چه نگاهی سرکشی نموده و بر محبوب نظر افکنده، اما عاشق از کار خود احساس خجالت می‌کند، چشم فرو می‌بندد و چون شرمنده‌ای که از کار خود خجالت زده است سر به زیر می‌افکند.

عبدالقاهر جرجانی با همین شیوه نگرش به استعاره و زیبایی آن از دریچه نظریه نظم، به تحلیل و تفسیر استعاره‌های موجود در عالی ترین نوع سخن یعنی کلام پروردگارت نیز می‌پردازد. از جمله در مورد استعاره موجود در آیه «وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (مریم/ ۴) می‌گوید: «از رازهای دقیق و لطیف استعاره یکی این است که می‌بینی وقتی مردم این سخن پروردگار را در آیه مذکور بررسی می‌کنند فقط آن را به نام استعاره باز گو می‌نمایند و می‌گذرند، جز نام استعاره چیزی بر زبان نمی‌آورند، شرافت سخن را جز به استعاره به چیز دیگری نسبت نمی‌دهند و در بیان آن بیش از این مزیتی نمی‌بینند. بلی اینگونه می‌گویند و حال آن که این گونه نیست. آن شرف عظیم و آن مزیت شیرین و پر جلال این نیست، و این دلهره و لرزش که وقتی از ادای این سخن به داخل نفوس

نفوذ می کند. فقط به خاطر استعاره تنها نیست، ولی در کاوش مزیتها در الفاظ راهی جز این نیست که این گونه راهنمایی شود که فعل به چیزی نسبت داده شود که آن چیز سبب آن فعل است و به وسیله همان روش چیزی را که فعل به آن نسبت داده شده مرفوع می خوانند و آنچه را که فعل به خاطر آن بیان گردیده منصوب می کنند و می گویند که آمدن این فعل و این نسبت به خاطر موضوع دومی است؛ اگر چه به ظاهر به موضوع اول نسبت داده شده و همچنین بیانگر این نکته است که میان این دو اتصال ناگسستگی برقرار است؛ مانند این کلام عرب وقتی که می خواهند بگویند فلان کس از فلان کار از جان و دل راضی است می گویند (طاب زیدُ نفساً)، یا می خواهند بگویند فلان کس از فلان کار خیلی خرسند است که چشمش روشن بین گردید می گویند (قرَّ عمروٌ عیناً) و یا می خواهند غیرت مندی کسی را بیان کنند می گویند (تصبَّبَ عرقاً = رگش جنبید) (کرم اصلاً = ریشه دار است) و زیبایی را با جمله (حَسُنَ وجهاً) بیان می کنند.

در آیه مذکور می بینی که فعل را از مجرای اصلی خود برگردانده اند و به سبب ارتباط داده اند و این را ما به خوبی می دانیم که (اشتعال) در اصل مربوط به پیری است گرچه در لفظ به سر نسبت داده شده است. چنانکه می دانیم پاکیزگی مربوط به نفس است و روشنایی مربوط به چشم و جنبش به رگ، اگرچه در ظاهر لفظ به کلمه دیگر اسناد شده است. روشن است که شرافت کلام به جهت آن است که کلام در این قالب به کار رفته و با این اسلوب مقصود و هدف کلام تعقیب شده است.

حال این روش را در کلام مذکور کنار بگذارید، و لفظ (اشتعل) را گرفته صریحاً به (شیب) نسبت دهید؛ یعنی بگویید (اشتعل شیبُ الرأس، والشیبُ فی الرأس). آن گاه تأمل کنید ببینید آیا آن حسن و لطافت و آن فخامت را در آیه ملاحظه می کنید؟ آن جذابیت را که ابتدا احساس می کردید باز احساس می نمائید؟ مسلماً نه. اگر بگوئید علت چیست که

وقتی (اشتعل) با آن شکل و اسلوب که برای «شیب» استعاره می‌شود آن مزیت را می‌یابد و چرا در اسلوب دیگر آن قدر تفاوت پدید نمی‌آید؟ گوئیم علت آن است که کلام در حقیقت با تعبیر لمعان پیری در سر، که مقصود اصلی کلام است می‌خواهد شمول رانیز برساند و بگوید که سپیدی موی در تمام سر منتشر شده، اطراف و جوانب آن را تماماً فراگرفته است. خلاصه سفیدی بر موی چنان مستولی شده و به طوری سر را احاطه کرده که یک موی سیاه راهم باقی نگذاشته است یا چند موی سیاه انگشت شمار بیش ندارد. درحالی که اگر گفته می‌شد (اشتعل شیب الرأس) یا (اشتعل الشیب فی الرأس) مقصود فوق حاصل نمی‌شد.

حتی لفظ کلام در این حال فقط معنی ظهور پیری را به طور اجمال ثابت می‌کند نه بیش از این، نظیر سخن پروردگار، جمله (اشتعل البیت ناراً) و (اشتعلت النار فی البیت) است در جمله اولی معنا این است که آتش درخانه افتاده است و با سرعت سراسر آن را فرا گرفته و بر اطراف و جوانب و داخل آن مستولی شده است اما جمله دوم تنها وقوع آتش را درخانه بیان می‌کند اما در بر گرفتن و فرا گیر شدن، به هیچ وجه فهمیده نمی‌شود (عبدالقاهر جرجانی، دلائل، ۹۲-۹۳؛ قطب، ۳۱-۳۲).

نتیجه

چنان که دیدیم، عبدالقاهر جرجانی با ژرف اندیشی در آثار پیشینیان خود و تراوشهای ذهن و قآدش دیدگاهی را درباره علوم بلاغی از جمله پدیده استعاره ارائه کرد که نه تنها در زمان خودش بلکه امروزه نیز جوانبی از تازگی داشته و شایسته پژوهش است.

عبدالقاهر جرجانی با دو رویکرد بر بررسی استعاره پرداخته است. رویکرد اول استعاره را تشبیهی در نظر می‌گیرد که یکی از ارکان اصلی آن یعنی مشبه محذوف

است. در رویکرد دوم وی استعاره را مجازی می‌داند که علاقه و رابطه بین دو معنی حقیقی و مجازی آن مشابَهت است.

او برخلاف دیدگاه پژوهشگران قبل از خود هر نوع انتقال بین دو معنی حقیقی و مجازی را شایسته نام استعاره نمی‌داند و قائل به تعامل بین دو رکن (مستعار و مستعار منه) است و استعاره را واحدی مضاعف می‌داند که اگر چه برآمده از هر دو رکن است اما دارای قدرت انگیزش و تداعی‌گری بیشتری نسبت به دو رکن خود است و هستی‌ای را می‌آفریند که جدای از دو هستی دخیل در آن است.

بنابراین برای استعاره کارکردی شناختی قائل می‌شود. دیدگاهی که به تفصیل صدها سال پیش‌تر از اندیشمندان بزرگ مغرب زمین همچون ریچارد و ماکس بلک به کارکرد شناختی استعاره پرداخته است.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ١- آمدی حسن بن بشر، *الموازنة بين شعر أبي تمام و البحتري*، به كوشش احمد صقر، بيروت، دارالمعارف.
- ٢- ابن معنز، عبدالله، *البدیع*، به كوشش كراچكوفسكى، بيروت، مكتبة المثنى، ١٩٧٩م.
- ٣- ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، *تأويل مشكل القرآن*، به كوشش احمد صقر، قاهره، دارالثرات، ١٩٧٣م.
- ٤- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر.
- ٥- ابوديب، كمال، *صور خيال در نظريه جرجاني*، ترجمه فرزانه سجودي و فرهاد ساساني، تهران، مركز مطالعات و تحقيقات هنري، ١٣٨٤ش.
- ٦- ابوهلال عسكري، حسن بن عبدالله، *الصناعتين في الكتابة و الشعر*، به كوشش على محمد بجاوي و محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، مطبعة عيسى بابي حلبى.
- ٧- جاحظ، عمرو بن بحر، *البيان و التبیین*، به كوشش حسن سندوبى، قاهره، المكتبة التجارية الكبرى، ١٩٢٦م.
- ٨- عبدالقاهر جرجانى، *اسرار البلاغه*، به كوشش محمد اسكندراني و م. مسعود، بيروت، دارالكتاب العربى، ٢٠٠٥م.
- ٩- دلائل الأعجاز، به كوشش محمد تونجى، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٩٩٧م.
- ١٠- حسين، عبدالقادر، *أثر النحاه في البحث البلاغى*، قاهره، دار غريب، ١٩٩٨م.
- ١١- خطابى، حمد بن محمد، *بيان اعجاز القرآن*، ضمن ثلاث رسائل في اعجاز القرآن،

- به کوشش محمد خلف الله و محمد زغلول سلام، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۸۶م.
- ۱۲- رمانی، علی بن عیسی، *النکت فی اعجاز القرآن*، ضمن *ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن* (رک: همین مآخذ، خطابی).
- ۱۳- ریچاردز، آیور آرمسترانگ، *فلسفه بلاغت*، ترجمه علی محمدی آسیابادی، تهران، قطره، ۱۳۸۲ش.
- ۱۴- سامرای، مهدی صالح، *المجاز فی البلاغه العربیه*، بغداد، دارالدعوه، ۱۹۷۷م.
- ۱۵- سعیدی روشن، محمد باقر، *زبان قرآن: زبان نمادها یا حقایق متعالی در قرآن*، تهران، نشر هستی نما، ۱۳۸۱ش.
- ۱۶- سلوم، تامر، *نظریه اللغة و الجمال فی النقد العربی*، لاذقیه، دارالحوار للنشر، ۱۹۸۳م.
- ۱۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*، تهران، آگاه، ۱۳۷۸ش.
- ۱۸- صفوی، کوروش، *درآمدی بر معنی شناسی*، تهران، سوره مهر، ۱۳۷۹ش.
- ۱۹- علام، عبدالعاطی غریب علی، *البلاغة العربیه بین الناقدین الخالدین عبدالقاهر الجرجانی و ابن سنان الخفاجی*، بیروت، دارالجيل، ۱۹۹۳م.
- ۲۰- عبدالحسینی، حسین، *بلاغت نویسان و استعاره*، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۷۸ش.
- ۲۱- _____ *استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی*، پایان نامه دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۹۰ش.
- ۲۲- قاضی جرجانی، علی بن عبدالعزیز، *الوساطة بین المتنبی و خصومه*، به کوشش احمد عارف زین، صیدا، مطبعة العرفان، ۱۳۳۱ق.
- ۲۳- قدامة بن جعفر، *نقد الشعر*، قسطنطنیه، مطبعة الجوائب، ۱۳۰۲ق.
- ۲۴- قطب، سید، *التصویر الفنی فی القرآن*، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۵م.

- ۲۵- کروجه، بندتو، کلیات زیبایی شناسی، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۲ش.
- ۲۶- هاشمی بک، احمد، جواهرالبلاغه، افست قم، مصطفوی، ۱۴۱۴ق.
- ۲۷- هاوکس، ترنس، استعاره، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، مرکز، ۱۳۷۷ش.